

تاوان تلخ
اعتیاد به شیشه

اعتیاد به شیشه زندگی اش را سیاه کرد. از او هیولایی ساخت که حتی خودش هم او را نمی شناخت. هیولایی که وقتی نیاز به مواد داشت، فقط به پول خرید شیشه فکر می کرد. عصبی می شد و هر کاری از او بعید نبود. آخر سر هم پدرش را کشت و خودش در یک قدمی چوبه دار قرار گرفت.

تحقیقات جنایی در این پرونده از یک سال قبل و با گزارش قتل پیرمرد ۷۰ ساله‌ای در خانه‌اش در محله جامی تهران آغاز شد. با حضور ماموران در محل قتل مشخص شد، پیرمرد پس از درگیری با پسر ۲۷ ساله‌اش به نام عطا به قتل رسیده است.

عطا ردیابی و دستگیر شد و در بازجویی‌ها به این قتل اعتراف کرد. او چند روز قبل در شعبه دهم دادگاه کیفری یک استان تهران پای میز محاکمه قرار گرفت. در این جلسه خواهران متهم به عنوان اولیای دم برای او درخواست قصاص کردند. یکی از آنها گفت: «عطا معتاد بود و سر همین موضوع با پدر و مادرم درگیری داشت. برادرمان به خاطر اعتیادش، پدرمان را بی‌گناه کشت و برای او قصاص می خواهیم.»

رئیس دادگاه سپس با تفهیم اتهام به عطا از او خواست از خود دفاع کند که مرد جوان گفت: «چند سال قبل معتاد شدم و زندگی ام سیاه شد. روز حادثه برای خرید مواد پول می خواستم و حالم بد بود. از مادرم خواستم به من پول بدهد اما داد و فریاد کرد و گفت دیگری پولی نمی دهد. دعوای من و مادرم بالا گرفت و خواهرم با پدرم تماس گرفت. چند دقیقه بعد پدرم عصبانی وارد خانه شد و شروع به فحاشی کرد. می‌گفت آبروی او را پیش فامیل و همسایه‌ها برده‌ام. عصبانی شده بودم و کنترلی بر رفتارم نداشتم. از اتاقم چاقویی برداشتم و با آن ضربه‌ای به گردن پدرم زدم و فرار کردم. روز بعد متوجه مرگ پدرم شدم. من قصد کشتن او را نداشتم. از خواهرانم عذرخواهی می‌کنم و می‌خواهم مرا حلال کنند.»

پس از رسیدگی به این پرونده قضات وارد شور شده و حکم به قصاص عطا دادند که با تأیید این حکم در دیوان عالی کشور مرد جوان در یک قدمی چوبه دار قرار گرفت.

نامی برای

افشای یک

جنایت

که قربانی اختلاف با شریکش شده بود
رازگشایی از قتل مرد مسافر
خاطره کارآگاه پلیس تهران است

با شنیدن این اسم ناگهان احساس کردم زمان به چند سال قبل برگشت. فرشید! همان متهمی که من چند سال است به دنبالش بودم. حالا اینجا به اتهام سرقت، در روز کشیک من باید بازداشت می شد. باورم نمی شد که قاتل فراری ام با پای خودش آمده باشد.

نگاهی به فرشید کردم و به او گفتم: می‌دانی چند سال است که دنبال تو هستم.

مرد جوان نگاهی پراز ابهام به من انداخت و من ادامه دادم: «تو قاتل مرد مسافرکش بودی و من در تمام این سال‌ها در جست‌وجوی تو بودم.» مرد جوان با شنیدن این حرف رنگش پرید و می‌شد لرزش دستانش را دید. در واکنش به این حرفم گفت: قطعاً تشابه اسمی است. من سارق هستم اما کسی را نکشته‌ام. مرا اشتباه گرفته‌اید.

گرچه او سعی داشت از این اتهام فرار کند اما زمانی که مدارک و اطلاعاتی که در این مدت به دست آورده بودیم را مقابلش قرار دادم، او با دیدن مدارک سکوتش را شکست و به جنایتی اعتراف کرد که تا لحظاتی قبل منکرش بود.

او در تحقیقات گفت: قرار بود با مقتول کاری را به صورت شراکتی شروع کنیم. در این کار سرمایه‌گذاری هم کرده اما در ادامه با مشکل برخورد کردیم. روز حادثه برای صحبت در این مورد سوار خودروی مقتول شدم. اما بحث‌مان شد. مقتول خودرو را کناری نگه داشت و از من خواست پیاده شوم. بعد هم به من گفت شراکتی که اولش با اختلاف و دعوا شروع شود به هیچ دردی نمی‌خورد. من از شنیدن این حرف خیلی ناراحت شدم. به او گفتم ما با هم قول و قرار گذاشتیم و تو نباید زیر قراقرم بزنی. دست به یقه شدیم و با چاقویی که همراهم بود، کاری را انجام دادم که نباید انجام می‌دادم.

با اعتراف متهم جوان، راز جنایتی که چندین سال مخفی مانده بود، برملا شد. او به اداره آگاهی منتقل شد و سارقی که امکان داشت چند روز بعد با وثیقه برای سرقتش آزاد شود به اتهام قتل به بازداشتگاه رفت.

ما باید به دنبال مردی به نام فرشید می‌بودیم و شاید خانواده‌اش می‌توانست در شناسایی عامل جنایت، ما را کمک کند. در گام بعدی سراغ خانواده حامد رفتیم و از آنها در رابطه با این‌که کسی به نام فرشید را می‌شناخند، سؤال شد. خانواده حامد اطلاعی از دوستانش نداشتند اما مادر حامد در تحقیقات گفت: «من نمی‌دانم پسر با چه کسانی رفت‌وآمد داشت اما چند باری در تماس‌هایش شنیده بودم شخصی را که تلفنی با او صحبت می‌کرد، فرشید می‌نامید. اما از این‌که فرشید کیست و کجا زندگی می‌کند هیچ خبری ندارم.» با اطلاعاتی که مادر حامد در اختیارمان قرار داد، سراغ پرینت تلفن‌های مرد جوان رفتیم. زمانی که فهرست تماس‌ها در مقابلم قرار گرفت با اسم فرشید مواجه شدم. شخصی که حتی روز حادثه و قبل از جنایت نیز با مقتول تماس تلفنی داشت. حالا ما یک نام و فامیل و شماره تماس داشتیم اما اینها هیچ کمکی که ما نکرد و موفق نشدیم که ردی از مرد جوان به دست بیاوریم.

با گذشت چند سال از جنایت، همچنان تحقیقات برای دستگیری فرشید ادامه داشت اما هیچ رد و سرنخی از او در دست نداشتیم، تا این‌که یک شب کشیک دادرسان بودم و اعلام شد که سارق جوانی را بازداشت کرده‌اند. پسر جوان چند روز قبل اقدام به سرقت خودروی مدل بالایی کرده و با کمک دوربین‌های مداربسته محل سرقت، تصویر مرد جوان به دست آمده بود. از سویی شماره پلاک خودروی سرقتی به تمامی واحدهای گشت اعلام شده بود. ماموران نیز حین گشت‌زنی متوجه خودروی سرقتی شده بودند و راننده آن را که در حقیقت همان سارق خودرو بود، بازداشت کردند. از آنجایی که من کشیک بودم از من خواسته شد اظهارات اولیه متهم را بگیرم تا فردا پرونده به بازپرسی مربوط ارجاع شود.

متهم دستگیر شده را برای تحقیقات به اتاقم آوردند و من که مشغول خواندن پرونده متهم بودم از او خواستم روی صندلی بنشیند و اسم و فامیلش را بگوید. مرد جوان هم گفت: فرشید...

یک روز تابستانی بود که گزارش قتلی در یکی از خیابان‌های پایتخت به ما اعلام شد. راهی محل شدم و مطابق تمام قتل‌ها، همسایه‌ها و رهگذران که از ماجرا باخبر شده بودند، اطراف محل را احاطه کرده بودند. ماموران کلانتری تلاش داشتند تا جمعیت را متفرق کنند اما در این کار هیچ موفقیتی به دست نیاورده بودند.

جسد مرد جوان در کنار خودرویی افتاده و قاتل نیز متواری شده بود. شماره پلاک خودروی مقتول، هویت او را برملا کرد. مرد جوانی به نام حامد که هنوز ازدواج نکرده بود و زندگی اش را با مسافرکشی می‌گذراند.

در این میان ماموران کلانتری مدعی شدند که شهادی برای این جنایت وجود دارد. مردی میانسال با موهای جوگندمی و قدی خمیده، شاهد این قتل بود. او در تحقیقات گفت: «مقتول صاحب خودرویی بود که کنارش افتاده است. قاتل هم یکی از مسافران بود. این‌که سر چه موضوعی با هم دعوای شان شده بود را نمی‌دانم. من در حال عبور از خیابان بودم که متوجه آنها شدم. در حقیقت صدای داد و فریادشان نظر مرا به خود جلب کرد.» مرد میانسال ادامه داد: «دو مرد را دیدم که دست به یقه شده‌اند و به هم ناسزا می‌گویند. از صدای مشاجره آنها؛ نظر چند عابر دیگر هم جلب شده بود. به طرف‌شان رفتیم که به دعا خاتمه بدهیم که ناگهان، مسافر جوان با چاقویی که به همراه داشت یک ضربه به او زد. چاقو مستقیم وارد قلب راننده شد و او روی زمین افتاد.»

ناگهان مرد میانسال گفت: «من نمی‌دانم این موضوع به شما کمک کند یا خیر. زمانی که مسافر جوان چاقو را از جیبش درآورد و خواست به مقتول ضربه بزند، راننده با فریاد گفت فرشید زن.»

«زن فرشید» این دو کلمه در ذهنم رژه می‌رفت و اگر قاتل تنها مسافر آن خودرو بود چرا باید مقتول اسمش را می‌دانست و از فرشید می‌خواست که به او آسیب نرساند و او را به قتل نرساند. به نظر می‌آمد که عامل این جنایت، فراتر از یک مسافر ناآشنا برای مقتول بوده باشد.

